

دوره بیست و چهارم • شماره پیدری ۱۹۱ • مهر ۱۳۹۶ • ۹۰۰۰۰ ریال • ۳۲ صفحه

کودک

رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
ISSN: 1606-9234
www.roshdmag.ir

مادانمای آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان



به نام خدای مهربان

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

رشد کودک • شماره ۱

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی آمادگی و پایه‌ی اول دبستان

دوره‌ی بیست و چهارم • مهر ۱۳۹۶
شماره‌ی پی‌درپی ۱۹۱

مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):
علی اصغر جعفریان، احمد دهقان،
مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی،
سید کمال شهابلو، کاظم طلائی،
شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی،
افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری،
بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی

دبیر: مجید راستی

دستیار دبیر: طاهره خردور
طراح گرافیک: روشنگر فتاحی
ویراستار: شراره وظیفه شناس

نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند،

خیابان ایرانشهر شمالی، دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵ • تلفن: ۰۲۳۰-۸۸۴۹۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲ • دورنگار: ۰۱۴۷۸-۸۸۳۰

پیام‌نگار: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

امور بازرگانی: ۰۸-۸۸۸۶۷۳۰

شمارگان: ۷۴۰۰۰۰

- دوست من • کلاس اولی ۱
- چند روز از این ماه ۲
- خدای خوب من • چه دعای خوبی! ۴
- با خدا حرف بزنیم ۵
- زمین ما • من آبم ۶
- یک قصه ۸
- شعرهای شنیدنی ۱۰
- بود و بود و بود ۱۱
- یک کار خوب • دوستی ۱۲
- بازی، سرگرمی ۱۴
- شعرهای خواندنی ۱۶
- شعر، نمایش • قِرِقه‌ی زرد ۱۸
- بُزبُزقندی ۲۰
- مدرسه‌ی من • سبز، سفید، سُرخ ۲۲
- بخند، نخند ۲۴
- بازی، ورزش • با دو تا توپ پِیر ۲۶
- سؤال‌های من • بچه‌ی کنجکاو ۲۸
- آزمایش من • بانمک، بی‌نمک ۳۰
- کاردستی • تا به تا ۳۱
- نیم‌قصه ۳۲

پیامبر خدا (ص): مسواک زدن باعث تمیزی دهان و خشنودی خداوند است.

به انتخاب: علی دنیایی

کلاس اولی



دوست من، سلام!
خوش حالم که یک کم بزرگ شده‌ای. کلاس اولی شده‌ای.
هم کلاسی‌های تو هم یک کم بزرگ شده‌اند. کلاس اولی شده‌اند.
من هم وقتی بچه بودم، دوست داشتم زودتر بزرگ شوم.
می‌خواستم به مدرسه بروم.
وقتی به مدرسه رفتم و سر جایم نشستم، خوش حال شدم.
کلاس اولی شدم.
چه خوب که تو هم به مدرسه رفتی.
کلاس اولی شدی.

مجید راستی



آتش نشان‌ها، خیلی شجاع
و فداکار هستند.
من هم می‌خواهم وقتی بزرگ
شدم، آتش نشان بشوم.

روز آتش‌نشانی

۷ مهر

یازدهم (۳)

هفته‌ی دفاع مقدّس

۷ مهر

بازگشایی مدارس

۱ مهر

چند روز از این ماه

● تصویرگر: مرتضی رخصت‌پناه

یا حسین (ع)

۸ و ۹ مهر - تاسوعا و عاشورا

سلام بر حسین (ع)
امام حسین (ع) را همه می‌شناسیم.
او شجاع بود. راست‌گو بود.
فداکار بود. خداپرست بود.
پدرش حضرت علی (ع) است.
برادرش حضرت امام حسن (ع) است.
خواهرش حضرت زینب (س) است.
مادرش، حضرت فاطمه (س) است و
پدر بزرگش حضرت محمد (ص) است.

روز جهانی کودک،
روز من هم هست
روز همه‌ی بچه‌های دنیاست.

روز جهانی کودک
۱۶ مهر

روز عصای سفید
۲۳ مهر

شهادت امام سجّاد (ع)
۲۴ مهر

روز تربیت بدنی
۲۶ مهر



دعای خوبی!

مامان گفت: «بیا با هم دعا کنیم.»
گفتم: «من که بلد نیستم دعا کنم.»
مامان پرسید: «دلت چه می خواهد؟»
فکر کردم و تندی گفتم: «دو تا بستنی قیفی،
دو تا اسباب بازی، دو تا...»
مامان پرسید: «چرا دو تا؟»
گفتم: «یکی برای خودم، یکی هم برای هم کلاسی ام.»
مامان گفت: «آفرین! هر چیز خوبی که برای خودت
می خواهی، برای دوستت هم می خواهی.
چه دعای خوبی!»
تازه فهمیدم من هم بلدم دعا کنم.

تصویرگری: وحید اکریبی

مهری ماهوتی

با خدا حرف بزنیم

● سید محمد مهاجرانی ● تصویرگر: لاله ضیایی





● مصطفی رحماندوست
● تصویرگر: علی خدایی

من آبم

من آبم

تو، من را این جوری می بینی:

من را این جوری روی زمین نقاشی می کنی:

اما من فقط روی زمین نیستم. زیر زمین هم خانه دارم، حتی توی بدن

تو هم هستم. باور می کنی؟

هر وقت تشنه می شوی، من را می نوشی.

چه خوب است که من را می نوشی و آرام می شوی!

دلم می خواهد تو را بشویم. دلم می خواهد با من بازی کنی و بخندی.

می دانی چرا؟ چون تو را خیلی دوست دارم.

بخار بودم، آبر شدم

به شکل یک ببر شدم

یواش یواش باریدم

تا به زمین رسیدم

دلم می خواهد بعد از این که به تو آرامش دادم، دوباره بخار شوم.

به آسمان بروم. آبر شوم و باز هم بیارم تا تو باز هم بتوانی من را

بنوشی و با من بازی کنی.

ولی امروز من غمگین هستم. می دانی چرا؟



آخر بعضی از آدم‌بزرگ‌ها من را زیادی مصرف می‌کنند و نمی‌گذارند دوباره آبر شوم و
بِبارم و با تو بازی کنم.

غم انگیز است، نه؟

آب: من غمگینی هستم که همیشه لبخند تو را دوست دارد:





جعبه‌ی نارنجی

● لاله جعفری
● تصویرگر: مریم بیکتافر

بالای کُمدِ لاله هیچ‌وقت چیزی نبود. اما آن روز یک جعبه‌ی نارنجی روی کُمد بود. لاله با خودش گفت: «حتماً توی آن گوریل است. دیروز به بابا گفتم، هدیه‌ی تولدم، یک گوریل می‌خواهم. گوریلی که برود روی صندلی‌ام و گوم گوم برای مدرسه بیدارم کند.»

لاله صندلی را آورد و رفت رویش، اما جعبه خیلی بالاتر از دستش بود. لاله گفت: «گوریل به آن گندگی که توی این جعبه جا نمی‌شود. حتماً یک گربه است.»





به بابا گفتم، یک گربه هم می‌خواهم. شاید گوریلم خوابش ببرد. آن وقت گربه می‌تواند با دُمش، بالش را بزند عقب و میو میو بیدارم کند.»
لاله بالشش را گذاشت روی صندلی و رفت رویش. اما جعبه باز هم بالاتر بود.
لاله گفت: «نه، اگر گربه بود، دُم درازش از جعبه بیرون می‌آمد. حتماً یک جوجه است.»

به بابا گفتم یک جوجه هم می‌خواهم. اگر گوریل و گربه هر دو خوابشان ببرد، آن وقت جوجه می‌تواند با نوکش پتویم را بکشد عقب و جیک جیک بیدارم کند.»

لاله پتویش را هم تا کرد و گذاشت روی بالش. این بار دستش به جعبه رسید.
آن را آورد پایین.

درش را که باز کرد، از خوش حالی جیغ کشید. توی جعبه یک ساعت بود،
شکل یک جوجه بود.





قوری • مهری ماهوتی

قوری سُرَخ گُل گُلی
لُپ تِپلی

نشسته رو سماور
دوباره مونده بی دَر
دَرش کجاست؟
اُفتاده و شکسته
نعلبکی مون
رفته به جاش نشسته



کُلاه • شاهده شفیعی

مورچه نشسته بود کجا؟
رو سنگِ صاف
با یک کلاف
کلاه می بافت
رنگ خودش سیاه می بافت
نخش دو تارِ نازک و ساده بود
که عنکبوت مهربون
هدیه به او داده بود





سه تا گُمد • شکوه قاسم‌نیا

بود و بود و بود ، سه تا گُمد بود.
تو اولی، لباس و کفش و کیف بود.
تو دومی، ظرفا ردیف ردیف بود.
تو سومی هیچی نبود، خالی بود.
برای دفتر و کتاب، عالی بود.
کتابا صف کشیدند.
یکی یکی توی گُمد پریدند.
گُمد براشون مثل یک خونه شد.
چه خوب، کتاب خونه شد!

دوستی



● سپیده خلیلی ● تصویرگر: عاطفه فتوحی



کسی به اسم دوست

حامد می داند، دوست کسی است که می تواند
با او بازی کند. ماشین بازی، توپ بازی یا هر
بازی دیگری که هر دو از آن لذت ببرند.
حامد می داند، دوست کسی است که
کنارش به او خوش می گذرد.
حامد با دوستش حرف هایی می زند که به
دیگران نمی گوید.

دوست خوب من

بازی کردن با یک دوست خیلی بهتر از تنهایی
بازی کردن است.
حامد می گوید: «دوست من، به حرف های من
خوب گوش می کند. من هم به حرف هایش
خوب گوش می کنم.»
حامد می داند، داشتن دوست خوب،
حال آدم را بهتر می کند.



من می‌توانم یک دوست خوب باشم.

حامد می‌خواست یک دوست خوب پیدا کند.
با خودش گفت: «دوستی که گربه‌ها را اذیت نکند.
شاخه‌ی درخت را نشکند. به گنجشک سنگ نزند.
با من قهر نکند. از خوراکی‌اش به من هم بدهد.»
حامد، خودش دوست گربه‌هاست.
دوست درخت‌ها و گنجشک‌هاست. با کسی
قهر نمی‌کند و از خوراکی‌اش به دوستش می‌دهد.



چه طور با کسی دوست بشویم؟

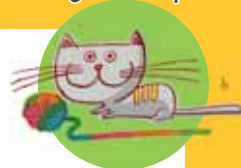
خیلی آسان است. به او سلام کن و لبخند بزن.
از خوراکی‌هایت به او هم بده.
به او بگو که دوستش داری و دلت
می‌خواهد با او بازی کنی.
حامد هم همین کار را کرد و با سهراب
دوست شد.



چه طور دوستت را نگه داری؟

با دوستت مهربان باش. اگر ناراحت بود، کاری کن
که دیگر ناراحت نباشد.
اگر رازش را به تو گفت، آن را به کسی نگو.
اگر کاری بلدی که دوستت می‌خواهد یاد بگیرد،
به او یاد بده.
حامد هم باغبانی را از دوستش یاد گرفت.





لنگه به لنگه

کفش های لنگه به لنگه،
یکی گشاده، یکی تنگه!
اما جفت کردنشان سخت نیست.
مداد بردار و لنگه کفش ها را به هم
وصل کن، تا راحت جفت شوند.



پیدا کن

گلّه ی گوسفندها تو صحرا بود. آقا گرگه حمله کرد. گوسفندها دویدند و این گوشه آن گوشه
قایم شدند. تو پیدایشان کن، اما جایشان را به گرگه نگو!



سؤال‌های جدول را خوب بخوان و مانند نمونه، جواب را در جدول نقاشی کن.
(می‌توانی جواب‌ها را از توی باغ پیدا کنی.)



الف ۱) آن چیست که دو بال قرمز دارد
و چند خال سیاه؟

الف ۲) آن چیست که از آسمان
به روی ما می‌تابد؟

الف ۳) آن چیست که میوه و سایه دارد؟

ب ۱) آن چیست که روی گل‌ها می‌نشیند؟

ب ۲) آن چیست که خوش‌عطر و بو است و

جایش توی باغچه است؟

ب ۳) آن چیست که بی‌دست و پا توی باغچه
راه می‌رود؟

راه و بی‌راه

«پیراهن قرمزی» می‌رود کجا؟
می‌رود به خانه‌ی مادر بزرگ
گرگ بدجنس دنبالش است،
چهارتا راه پیش پایش است.
مداد بردار و راهی را نشان بده
که به پیراهن قرمزی نرسد.





مداد

● اکرم کشایی

مدادم را
تراشیدم
چه کوچک شد!
مدادِ یک عروسک شد

آسب من

● خاتون حسنی

ای آسبِ من
کم تر بدو
خسته شده
پاهای تو

بنشین، بخور
یک ذره جو
آبی بنوش
بعداً برو





قاب زیبا

● علی اصغر نصرتی

عکس یک گل
توی قاب است
زیر آن گل
جوی آب است

قاب، زیبا
عکس، زیباست
عکس و قابش
مالِ باباست

قاصدک

● مریم هاشم‌پور

یک قاصدک
در باغ بود
بوسیدمش
خندید زود

لپّ مرا
او ناز کرد
با فوتِ من
پرواز کرد



قِرْقِرِه‌ی زرد



قصه گو: قِرْقِرِه از توی سبد، بیرون اومد. گفت، بانخ‌های زردم، دنبال کار می‌گردم.

قِرْقِرِه: این نخ و این سوزنه. موقع کار منه.

قصه گو: از اون بالا، آسمون، نگاهش افتاد به اون.

آسمون: یه خورشید زیبا بدوز. این بالا بالاها بدوز.

قِرْقِرِه: خورشید زرد و زیبا، مال شما، بفرما. کارم چیه؟ دوخت و دوز. تاریکی رفت و شد روز.

قصه گو: زنبوره روی گل بود. تُپل بود. رو دامنش گل نبود. قِرْقِرِه رو دید و پرید زود زود.

زنبور: زنبور وز وزی منم. یه گل بدوز رو دامنم.

قِرْقِرِه: این نخ و سوزنه. موقع کار منه. یک گل زرد و زیبا. مال شما، بفرما. یک گل زیبا دوختم.

تنهای تنها دوختم.

قصه گو: درخته بود و غصه‌هاش. میوه نداشت رو شاخه‌هاش. شاخه‌هاشو تکون داد. به قِرْقِرِه

نشون داد.

درخت: قِرْقِرِه جون، سلام سلام! یه سیب زرد،

گلدوزی کن رو شاخه‌هام.

قِرْقِرِه: این نخ و این سوزنه. موقع کار منه.

یه سیب زرد و زیبا. مال شما، بفرما.

من سیب زرد قلقلی رو دوختم.

این سیب زرد لُپ گلی رو

دوختم.



قصه گو: از اون بالا باز آسمون. دید که می آد قِرِقه مون.
آسمون: چه خوب، چه خوب، باز اومدی! ستاره دوختن بلدی؟
ستاره های پولکی، این جا بدوز یواشکی.
قِرِقه: این نخ و این سوزنه. موقع کارِ منه. ستاره های ریز و زرد و زیبا. مال شما، بفرما.
یه عالمه ستاره دوختم، آخ جون! شب شد و تاریک شده باز آسمون.
قصه گو: قِرِقه هی ستاره دوخت و شب اومد. دوید و رفت توی سبد.



بُزبُز قندری

یکی بود یکی نبود. بُزبُز قندری با شنگول و منگول و حبه‌ی انگور، نزدیک علفزار زندگی می‌کردند.

● شراره وظیفه‌شناس ● تصویرگر: سام سلماسی



گرگ، حبه‌ی انگور را پیدا نکرد و رفت. کمی بعد مامان بُزی با زنبیل پُر از علف برگشت.



سبز، سفید و سُرخ

● طاهره خردور ● عکاس: اعظم لاریجانی



این‌جا ایران است. این‌جا شهر نیشابور است. این‌جا مدرسه‌ی فردوسی شهر نیشابور است.



مدرسه‌ی فردوسی حیاط بزرگ دارد. پرچم سه رنگِ سبز و سفید و سُرخ دارد. وسطِ پرچم کلمه‌ی الله دارد.

چند تا کلاسِ اوّلی دور پرچم ایران ایستاده‌اند.

– چه کار می‌کنید؟

– می‌خواهیم پرچم را بالا ببریم، اما بالا نمی‌رود.



همان موقع آقای معلّم از راه می‌رسد.

– بچه‌ها بیایید با هم طناب را بکشیم تا پرچم

بالا برود.

– پرچم بالا نمی‌رود.



آقای معلّم می گوید: «طناب لای قرقره گیر کرده
است. الان دُرُستش می کنم.»
آن ها به کمک هم پرچم را بالا می برند.
بچه ها به صف می ایستند و سرود ملی کشور ایران
را می خوانند.



این هم یک عکس یادگاری با پرچم ایران. ممنون کلاس اولی های خوب دبستان فردوسی!

چه ماهی!

بخند، نخند!



● نویسنده: گیتی صفرزاده ● تصویرگر: فاطمه علیپور



ماهی‌ها خیلی خوشگل هستند.
فکر می‌کنم برای همین مامانم همیشه
به من می‌گوید: «وای، تو چه ماهی!»



ماهی همان حیوانی است که توی
دریا و رودخانه زندگی می‌کند.



ولی اگر گوش کنار ماهی باشد،
می‌شود گوش ماهی.



اگر بازی، گوش داشته باشد،
می‌شود بازی گوش.

ویز، ویز...

طراح: لاله ضیایی



با دو تا توپ پیر



● سمیه قلیزاده ● عکاس: فرهاد سلیمانی

این‌ها را لازم داریم: دو تا توپ رنگی، دو تا بازیکن

بایست. یک توپ را بین مچ دو تا پایت
بگذار. توپ دیگر را کنار پایت بگذار.



حالا با دو دست، توپ دیگر را بگیر
و بالای سرت پیر.

حالا با توپ‌ها پَر
و جلو برو.

مواظب باش توپ‌ها نیفتند.
هر کدام از توپ‌ها که بیفتد،
نوبت دوستت می‌شود که
بازی کند.



چه دوست‌های خوبی!



بچه‌ی کنجکاو

● صادق جلابی‌فر ● تصویرگر: گلنار ثروتیان



«تیزبین» بچه‌ی کنجکاوی است.
همیشه سؤالی برای پرسیدن دارد و
همیشه دنبال جواب می‌گردد.
تیزبین دوست دارد به همه چیز
یک جور دیگر نگاه کند. شما چی؟

۱. یک راز تازه

دلم می‌خواست کار تازه‌ای بکنم.
ناگهان مداد از دستم افتاد و قِل خورد.
آن وقت من یک سؤال تازه پیدا کردم.
چه چیزهایی بهتر قِل می‌خورند؟





۲. کشف راز

من چند تا شکل قِل دادنی دیدم.
مثل توپ، گِل سفال گری، خمیر نان.
تو چه چیزهای قِل دادنی می شناسی؟

۳. راز به چه دردی می خورد؟

برویم ببینیم در طبیعت چه
چیزهای قِل خوردنی پیدا می کنیم.
چرا جوجه تیغی خودش را شبیه توپ
کرده است؟



۴. فهمیدم!

من هم بدنم را مثل یک توپ گرد
می کنم و قِل می خورم. این طوری.

بزرگ ترهای گرامی: می دانیم که کودکان ما برای کشف رازهای دنیای پیرامونشان ابتدا سراغ تجربه های قبلی خود می روند.
سعی کنیم دایره ی تجربه های آن ها را وسیع تر کنیم.



بانمک بی نمک

دایی جان می خواهد با دختر جان یک آزمایش انجام بدهد.
وسایل لازم: تخم مرغ، پارچ آب، لیوان، نمک پاش و قاشق

ویک دختر جان!

۱



توی لیوان آب می ریزیم
و تخم مرغ را داخل آن
می اندازیم.

۲



بیا آب را شور کنیم،
وقتی آب شور باشد...

تخم مرغ
روی آب می آید.

۳

چه کار کنیم که
تخم مرغ وسط آب
شناور بماند؟





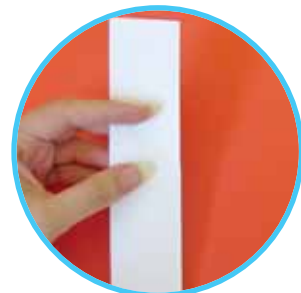
تابه‌تا

● سمانه قاسمی

کاردستی



کاردستی با کاغذ، خیلی راحت است.
می‌توانی با تا کردن کاغذها چیزهای بامزه‌ای بسازی.
مثلاً با یک تای ساده می‌توانی یک زرافه‌ی کوچولوی قشنگ درست کنی.
البته برای این کار باید از قیچی و چسب هم استفاده کنی.



● یک کاغذ چهار گوش بلند آماده کن.



● ● سر کاغذ را یک تایی کوچک بزن تا سر و گردن زرافه درست شود.



● ● ● زرافه را رنگ کن.
گوش و شاخش را هم درست کن و بچسبان.
زرافه‌ی کوچولوی تو آماده است.

می‌توانی زرافه‌های دیگری را هم درست کنی و کنارش بگذاری.



بچه‌های عزیز به کلاس اول خوش آمدید



● رفیع افتخار

● تصویرگر: سید میثم موسوی

گچ روی تخته نوشت: «بچه‌های عزیز، به کلاس اول خوش آمدید.»
تخته پاک کن پرید و آن را پاک کرد.
گچ دوباره نوشت.

تخته پاک کن هم فوری پاکش کرد.
گچ از تخته پاک کن پرسید: «چرا جمله‌ی من را پاک می‌کنی؟»
تخته پاک کن جواب داد: «این جا کلاس دوم است. کلاس اول اتاق
بغلی است.»

گچ گفت: «متشکرم دوست عزیز!» و تندى رفت به طرف کلاس بغلی.
درشت و خوش خط نوشت: «بچه‌های عزیز...»

ما با نقاشی‌های بچه‌ها یک باغ دُرُست کردیم، تو در این باغ یک نقاشی بکش.

آثار بچه‌ها



آبر - ریاضانه کارگر از تهران

پرنده‌ها - مریم کسائی
از تهران

پروانه‌ها و دفت‌رک

مهشاد مهاجری از تهران

درفت و پسرک
عرشیا عظیمیان از تهران

پروانه - رها فخرادری
از تهران

گل - موگل باقری
از تهران

کلاس اوّل من
کلاس ما، چه زیباست
مدرسه خیلی خوبه
خانه‌ی دوم ماست

